
اصطلاح شناسی و شبهه زدایی «قضیة فی واقعة»

محمد زنده دل

استاد سطح عالی حوزه علمیه خراسان

Moz62ir@gmail.com

چکیده

از تعابیر مورد استناد در کتب فقهی، اصطلاح «قضیة فی واقعة» است که دانشمندان عرصه فقه به اتکای آن برخی از احادیث خاص را غیر قابل استدلال دانسته‌اند. در لابلای کتب فقهی متقدمان به برخی از زوایای این اصطلاح به طور اجمالی اشاره شده است.

نوشته حاضر با روش توصیفی - تحلیلی کوشیده است تا با مطالعه کتب فقهی و اصولی و جمع آوری اسناد کتابخانه‌ای، نخست تحقیق جامعی پیرامون مفهوم، کاربرد و ثمره «قضیة فی واقعة» ارائه دهد و سپس به برخی اشتباهاتی که در مورد این اصطلاح رخ داده پردازد.

دلالت حدیث بر فعل معصوم و یا حکایت فعل توسط معصوم، عدم قصد تشریح از فعل و حکایت فعل و عدم قابلیت جمع عرفی از جمله مقومات «قضیة فی واقعة» است. صدور فعل در جواب سوال راوی و اشاره راوی به استمرار فعل توسط معصوم از جمله قرائنی است که دلالت دارد بر اینکه فعل و یا حکایت فعل در مقام تشریح و تبیین حکم شرعی صادر شده است.

کلید واژه: قضیه، واقعه، فعل معصوم، حکایت فعل، استنباط.

مقدمه

در خصوص قضیه فی واقعه برداشت‌های مختلفی از سوی فقیهان صورت گرفته است. گروهی این اصطلاح را پرکاربرد دانسته و هر حدیث مخالف قواعد شرعی را حمل بر قضیه فی واقعه دانسته‌اند. برخی نیز احادیثی را که در جواب سوال راوی و در مقام بیان حکم شرعی صادر شده، حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده‌اند با اینکه چنین احادیثی قابل استدلال است و حمل بر این اصطلاح نمی‌شود. وجود تعبیرات گمراه کننده در مورد این اصطلاح مانند «قضیه فی واقعه مخصوصه فلا عموم لها» (حلی، الرسائل التسع، ۱۴۷) سبب شده برخی گمان کنند نتیجه «قضیه فی واقعه»، نفی عمومیت حدیث است نه سقوط حدیث از دایره اجتهاد. چنان که برخی دیگر نتیجه این اصطلاح را حمل حدیث بر قدر متیقن از آن دانسته‌اند. جمع بین اصطلاح «قضیه فی واقعه» و اصطلاح «حکایات الاحوال اذا تطرق اليها الاحتمال کساها ثوب الاجمال و سقط عن الاستدلال» و اراده معنای واحد از این دو اصطلاح (عوائد، ۷۶۲؛ کتاب القضاء، ۲/۹۱۵؛ عاملی، مفتاح، ۱۷/۱۷۶) از دیگر عواملی است که موجب شبهاتی در اذهان محصلین شده است.

پژوهش پیرامون معنا و حدود و ثغور «قضیه واقعه»، موجب می‌شود تا فقیه با دقت بیشتری مصادیق این اصطلاح را از سایر موارد تفکیک کند تا ناخواسته احادیث متضمن حکم شرعی را به انکای «قضیه فی واقعه» از دایره استدلال خارج نسازد.

پیشینه بحث نشان می‌دهد که در زمینه «قضیه فی واقعه» مقالاتی وجود دارد مانند مقاله: «قضیه فی واقعه» نوشته علی گرجی، مقاله «تبیین اصطلاح قضیه فی واقعه از منظر قضایای منطقی» نوشته حبیب الله رحیمی و فاطمه طرف که اولاً از جامعیت لازم برخوردار نبوده و ثانياً دارای اشتباهات و خلط‌هایی در معرفی این اصطلاح است.

این نوشته دربردارنده مباحثی مانند: تاریخچه این اصطلاح، بیان مقومات و ارکان، ثمره و نتیجه حمل حدیث بر قضیه فی واقعه، بررسی اصطلاح «حکایات الاحول» و بیان رابطه آن با قاعده «ترک استفصال» و اصطلاح «قضیه فی واقعه» و رسیدگی به برخی از برداشت‌های ناصواب و خطاهای صورت گرفته در مورد اصطلاح قضیه فی واقعه می‌باشد.

تاریخچه «قضیه فی واقعه»

شیخ طوسی در بحث تعارض دو بینه‌ای که هیچ کدام بر دیگری ترجیحی ندارد، روایتی نقل می‌کند. در این روایت پیامبر در مورد شتری که دو مدعی بر آن بینه آورده بودند حکم به تنصیف می‌کند. سپس در رد این حدیث می‌نویسد: «تأول أصحاب الشافعي هذا، فقالوا: هذه قضية في عين» (طوسی، الخلاف، ۶/۳۳۷ - ۳۳۹). سخن شیخ حاکی از این است که اصطلاح مذکور اولین بار توسط اصحاب شافعی با تعبیر «قضیه فی عین» مطرح شده است. خود شیخ طوسی نیز در جای دیگری حدیثی را غیر قابل استناد دانسته و در مورد آن از تعبیر «قضیه فی عین» استفاده کرده است (طوسی، الخلاف، ۴/۳۸۰). چنان‌که طبرسی نیز این اصطلاح را با تعبیر «قضیه فی عین» به اهل سنت نسبت داده است (۲/۵۶۹). به نظر می‌رسد این اصطلاح نیز مانند «اجماع» و قاعده «العبرة بعموم اللفظ» ابتدا در کتب اهل سنت مطرح شده و پس از نقد و بررسی توسط علمای امامیه، رفته رفته وارد فقه امامیه شده است. عامل نفوذ این اصطلاح در فقه امامیه، کتاب خلاف شیخ طوسی است. این کتاب با موضوع فقه تطبیقی تدوین شده است. در فقه تطبیقی بین فتاوا و ادله اهل سنت با فتاوا و ادله امامیه مقایسه صورت می‌گیرد و همین امر زمینه را برای ورود برخی از اصطلاحات اهل سنت به فقه امامیه، فراهم کرده است.

طبق بررسی های صورت گرفته نجم‌الدین حلّی نخستین کسی است که در سه کتاب: الرسائل التسع (۱۴۷)، شرایع الاسلام (۱/۲۸۵) و المختصر النافع (۲/۲۸۵ و ۳۰۵) از این اصطلاح تعبیر به «قضیه فی واقعه» کرده است. لکن وی این اصطلاح را تنها در مورد قضاوت‌های منحصر به فرد حضرت علیؑ، بکار برده است. پس از محقق حلّی، علامه حلّی در چند کتاب این اصطلاح را بکار برده است اما گاهی با تعبیر «قضیه فی واقعه» (۱۴۲۰ق، ج ۵: ۵۵۴) و گاه نیز با تعبیر «قضیه فی عین» (حلّی، تحریر، ۵/۱۶۷؛ تذکره، ۷/۷۶، ۱۱/۴۴؛ منتهی، ۱/۱۲۲). این اصطلاح تا زمان علامه تنها در قضاوت‌های حکایت شده از پیامبر و یا حضرت علیؑ بکار می‌رفت و علامه حلّی نخستین کسی است که این اصطلاح را در خارج از باب قضاوت نیز جاری کرده و هر روایتی از هر بابی که با قواعد سازگار نباشد را حمل بر قضیه فی واقعه کرده است چه حدیث بیانگر قضاوت معصوم باشد و چه بیانگر سایر افعال معصوم باشد.

معنای «قضیه فی واقعه»

واژه «قضیه» در لغت به معنای قضاوت کردن و حکم کردن است. در کتب لغوی آمده است: «قَضَى، يَقْضِي... قَضَاءً... وَ قَضِيَّةٌ: أَي حَكَمَ عَلَيْهِ، وَ بَيْنَهُمَا» (زبیدی، ۲/۸۴؛ فراهیدی، ۵/۱۸۵). مقصود از «واقعه» نیز رخدادی است که در عصر معصوم اتفاق افتاده و زمینه قضاوت و صدور حکم توسط معصوم را فراهم

کرده است.

پیشینیان در مورد آن بخش از قضاوت‌های معصومین که با قواعد و اصول شرعی سازگار نبود، می‌گفتند: «انه قضیه فی واقعه» (طوسی، الخلاف، ۳۸۰/۴؛ حلی، الرسائل التسع، ۱۴۷؛ حلی، شرایع: ۲۸۵/۱؛ المختصر، ۲۸۵/۲ و ۳۰۵). یعنی قضاوت معصوم، یک قضاوت جزئی و منحصر به فرد در مورد یک واقعه خاص و منحصر به فرد بوده که با ملاحظه تمام زوایای واقعه اعم از ظروف و ملابسات و اقتضائات صادر شده و تنها معصوم از اسرار آن آگاه است. در نتیجه کسانی که تلاش نموده‌اند تا به نوعی این اصطلاح را منطبق بر قضایای شخصی در علم منطق بدانند (رحیمی، ۱۶۹ - ۱۸۹)، مسیر درستی را انتخاب نکرده‌اند. البته همان طور که بیان شد از زمان علامه به بعد این اصطلاح در خارج از باب قضاوت نیز بکار برده شد. حتی برخی از متأخرین روایاتی را که بیانگر قول معصوم است و مضمون آن با قواعد شرعی سازگار نیست را نیز، حمل بر قضیه فی واقعه کرده‌اند (نراقی، مستند، ۷۱/۱، ۱۷۹/۲، ۲۸/۸، ۴۰ و ۱۶۳؛ ۳۳۴/۹، ۲۴۳/۱۱ و ۳۱۵، ۲۹/۱۲ و ۳۶ و ۲۳۹ و ۳۷۹؛ نجفی، ۷/۴ و ۲۶۹، ۵۹/۱۲، ۷۱/۱۹ و ۴۰۲، ۹۱/۲۱ و ۹۶ و ۱۳۳ و ۲۴۵ و ۲۴۶).

مقومات «قضیه فی واقعه»

اصطلاح مذکور به طور دقیق مورد بررسی قرار نگرفته و در مورد کاربرد آن شبهاتی وجود دارد. بنابراین لازم است با مطالعه اسناد موجود در کتب فقهی و اصولی مقومات قضیه فی واقعه را مورد نقد و بررسی قرار دهیم تا به اتکای آن بهتر بتوان به کاربرد آن پی برد.

دلالت حدیث بر فعل معصوم و یا حکایت فعل توسط معصوم

واژه «قضیه» در روایات (۲۴۹ و ۳۷۳؛ طوسی، تهذیب، ۳۴/۸) و متون فقهی کهن (طوسی، مبسوط، ۲۴۲/۷، ۳۰۲/۸؛ النهایه، ۷۴۳؛ الخلاف، ۲۴۹/۵؛ حلی، السرائر، ۴۵۴/۳؛ تحریر، ۵۴۷/۵ و ۵۴۹) به معنای قضاوت کردن بکار رفته است. قبلاً نیز بیان شد که فقیهان تا زمان علامه حلی تنها قضاوت‌های حکایت شده از پیامبر و یا حضرت علی[ؑ] را حمل بر «قضیه فی واقعه» می‌کرده‌اند و دیده نشده کسی سایر افعال معصومین را حمل بر این اصطلاح کند، گرچه متأخرین این اصطلاح را در سایر افعال و حتی در برخی اقوال جاری دانسته‌اند.

به نظر می‌رسد این اصطلاح در مورد مطلق فعل معصوم کاربرد دارد و حتی قضاوت و فصل الخصومه بین مردم نیز بخاطر اینکه از مقوله فعل است قابلیت دارد تا این اصطلاح در مورد آن بکار رود و الا نفس

قضاوت که خصوصیتی ندارد. أفعال بر خلاف أقوال امور مشتبهی است و قابلیت دارد بر وجوه کثیره و جهات عدیده صادر شود. در نتیجه فعل فی حد نفسه و بدون لحاظ قرائن نمی‌تواند ظهور در حکم شرعی داشته باشد. آشتیانی بعد از اینکه یکی از قضاوت‌های پیامبر را حمل بر قضیه فی واقعه کرده است، نوشته: «قضاء النبی (ص) فی واقعه علی النحو المذكور قضیة فی واقعه لا ظهور لها فی المدعی، إذ الفعل أمر مشتبه قابل للوقوع علی وجوه کثیرة» (کتاب القضاء، ۲/۹۱۵). وی معتقد است فعل معصوم به جهت اینکه امری مشتبه است ظهوری در مدعی ندارد. اما در ادامه به کسانی که حدیثی را حمل بر «قضیه فی واقعه» کرده بودند، اشکال گرفته و می‌نگارد: «فلان الروایة لیست من مجرد نقل الفعل، بل... له ظهوراً کظهور الأقوال» (۲/۹۱۵). یعنی این فعل مجرد از قرینه نیست که حمل بر قضیه فی واقعه شود بلکه به برکت وجود قرائن ظهوری مانند أقوال دارد. نراقی در مورد کاربرد این اصطلاح نوشته است: «هي الوقائع الفعلية التي حکاها الصحابي» (انيس، ۲/۷۳۴). موسوی قزوینی (ضوابط، ۲۰۰)، شیرزای (۲/۲۱۸) و حلی (شرايع، ۱/۲۸۵) نیز به این امر اشاره کرده‌اند.

عدم قصد تشریح از فعل و حکایت فعل

فعل معصوم گاهی توسط راوی و گاهی توسط امام بعدی حکایت می‌شود. شرط حمل حدیث بر قضیه فی واقعه این است که صدور فعل از معصوم در فرض اول و همین‌طور حکایت فعل توسط معصوم در فرض دوم، به هدف تشریح و بیان حکم شرعی نباشد.

وقتی حدیثی حمل بر قضیه فی واقعه می‌شود معنایش این است که مدلول حدیث محدود به واقعه واحد بوده و به هیچ وجه قابل تعدی از آن واقعه نیست. بدیهی است که اگر هدف امام از فعل و یا حکایت فعل، تشریح و تبیین حکم شرعی برای اصحاب باشد، دیگر معنا ندارد که گفته شود حکم مستفاد از حدیث اختصاص به واقعه منحصر به فرد دارد. در حدیثی امام باقر (ع) یکی از قضاوت‌های حضرت علی (ع) را نقل می‌کند (حرعاملی، ۲۵/۴۴۸). برخی این حدیث را حمل بر قضیه فی واقعه کرده و آن را قابل استناد ندانسته‌اند (طباطبایی حائری، ریاض، ۱۴/۱۸۵؛ نجفی، ۳۸/۳۱۷). اما شیخ انصاری به این حمل خرده گرفته و معتقد است غرض امام باقر (ع) از نقل قضاوت جدش، بیان حکم شرعی بوده و لذا حدیث ظهور در حکم شرعی دارد و مجرای قضیه فی واقعه نخواهد بود (انصاری، ۴۹). خود شیخ انصاری نیز در مواردی از این نکته غفلت می‌کرده و لذا برخی همین اشکال را متوجه او دانسته و نوشته‌اند: «أن مناقشة... الأنصاري... فيه بأنه «قضیه فی واقعه» ناشی من عدم ملاحظة صدر الخبر و ذيله من أنه في مقام بیان أصل التشریح» (حائری یزدی، ۳/۱۷۸). خوانساری نیز به حمل حدیثی بر قضیه فی واقعه خرده گرفته و نوشته که غرض معصوم از فعل،

تشریح حکم شرعی بوده است. (۲۵۲/۶).

تردید نیست که فعل معصوم ممکن است در مقام تشریح احکام شرعی صادر شده باشد (صدر، دروس، ۲۶۰/۱). قرائنی وجود دارد که به کمک آن می‌توان مواردی را که فعل معصوم و یا حکایت فعل توسط معصوم به غرض بیان حکم شرعی صادر شده، از سایر موارد شناسایی کرد، مانند:

۱. فعل معصوم و یا حکایت فعل توسط معصوم، در جواب سؤال راوی صادر شده باشد.

مورد اول مثل اینکه کسی از معصوم در مورد و ضو سؤال کند و معصوم در جواب سائل، خود و ضو را انجام دهد. و مورد دوم مثل اینکه کسی از معصوم در مورد مسأله‌ای بپرسد و معصوم در جواب سائل، عمل معصوم سابق را حکایت کند. فعل معصوم و یا حکایت فعل توسط معصوم هنگامی که در پاسخ به سؤال راوی قرار گیرد، مانند قول معصوم ظهور در بیان حکم شرعی خواهد داشت و لذا اصطلاح قضیه فی واقعه در مورد آن کاربرد نخواهد داشت. از همین رو برخی وجود سؤال راوی در حدیث را واضح‌ترین قرینه بر عدم اختصاص حدیث به واقعه واحد دانسته و به کسانی که چنین احادیثی را به اتکای قضیه فی واقعه، مردود دانسته‌اند خدشه کرده‌اند (مستند، ۴۸۲/۱۷). صاحب ریاض نیز به حمل برخی از احادیث بر قضیه فی واقعه خرده گرفته و معتقد است که این گونه روایات چون در پاسخ به سؤال راوی صادر شده است نباید حمل بر قضیه فی واقعه شود (طباطبایی حائری، ریاض، ۱۸۵/۱۵). آشتیانی در ردّ کسانی که این گونه احادیث را غیر قابل استدلال دانسته‌اند، آورده: «قد أجیب... أنّها قضیة فی واقعة... و... إنّما هو فیما إذا لم تکن مسبوقة بالسؤال... و أما إذا كانت واردة في مقام الجواب عن السؤال كما فیما نحن فيه، فتنزّل منزلة العموم في المقال بلا ارتیاب فيه و لا إشکال» (کتاب القضاء، ۳۵۳/۱). در مفتاح الکرامه آمده است: «قيل... أنّهما قضیة فی واقعة... لكن ظاهر السؤال لمولانا الصادق (ع) و جوابه بعده بنقل قضاء أمير المؤمنين (ع) في الواقعة يقضيان بالعموم لكل واقعة، و إلا لكان السؤال مسكوتا عن جوابه، و فيه تأخير للبيان عن وقت الحاجة» (عاملی، مفتاح، ۱۷۶/۱۷).

۲. حکایت فعل توسط معصوم در مقام استشهاد و استدلال باشد. گاهی ممکن است امامان معصوم برای سخنان خود شان به أفعال پیامبر و یا أجداد شان استناد کنند که در چنین فرضی نیز غرض معصوم از حکایت فعل، بیان حکم شرعی است و لذا اصطلاح قضیه فی واقعه در مورد آن کاربرد نخواهد داشت. صاحب بحر الفوائد به بعضی از روایاتی که حمل بر قضیه فی واقعه شده است اشکال کرده و نگاشته: «فلاّنه فیما إذا لم تکن الحکایة علی جهة الاستدلال، و أما إذا كانت علیها حسبما هو فی الروایة فتزول منزلة العموم في المقال» (آشتیانی، کتاب القضاء، ۹۱۵/۲). وی معتقد است روایتی که در مقام استدلال صادر می‌شود هدف از آن بیان حکم شرعی است و اختصاص به یک واقعه واحد ندارد. او در جای دیگری آورده: «قد عرفت

مراراً من أنّ ذكر القضاء في الواقعة في مقام الاستشهاد و الاستدلال دليل على إرادة العموم منه» (کتاب القضاء، ۹۶۴/۲). مرحوم رشتی به یکی از قضاوت‌های حضرت علی (ع) استناد کرده و در جواب این اشکال که حدیث ممکن است مصداق «قضیه فی واقعه» باشد، قائل می‌شود که حدیث در مقام استشهاد صادر شده و لذا قابلیت استناد در مقام استنباط را دارد و نباید حمل بر قضیه فی واقعه شود. (رشتی، ۱۹۱/۲).

اما به نظر می‌رسد تمام مواردی که حکایت فعل توسط معصوم صورت گرفته، ظهور در بیان حکم شرعی داشته باشد. یعنی تفاوتی نمی‌کند که حکایت فعل توسط معصوم در جواب سؤال راوی باشد و یا ابتدا به ساکن. همین طور فرقی ندارد که حکایت فعل در مقام استشهاد و استدلال بوده باشد و یا این گونه نبوده باشد. بدیهی است که وظیفه معصوم بیان حکم شرعی است و اینکه معصوم بخواهد افعال و قضاوت‌های اجدادشان را صرفاً به جهت بیان تاریخ حکایت کند، بدور از غرض تبلیغ دین است بلکه از این جهت که ممکن است اصحاب حکایات معصومین را مورد استناد قرار دهند، نقض غرض خواهد بود. در حقیقت بین حکایت امام و حکایت راوی فرق است. حکایت امام همیشه برای بیان حکم شرعی است و لذا مانند الفاظ ظهور در بیان حکم شرعی دارد و به احتمالات خلاف ظاهر آن اعتنایی نمی‌شود. بر خلاف حکایت راوی چرا که معلوم نیست معصوم به چه غرضی فعل را صادر کرده است و صرف نقل راوی نیز نمی‌تواند قرینه باشد بر اینکه معصوم در مقام بیان حکم شرعی بوده است. در نهایت ممکن است راوی فعل معصوم را ناظر به تشریح حکم شرعی دانسته باشد، اما این حدس و اجتهاد راوی است و اعتباری ندارد. در نتیجه حکایت فعل توسط معصوم همیشه ظهور در بیان حکم شرعی دارد و لذا مجرای قضیه فی واقعه نخواهد بود. بر خلاف حکایت فعل توسط راوی که چنین ظهوری ندارد. نراقی در این باره نوشته است: «أَنَّ حكاية المعصوم لذلك ليس لمجرد الحكاية و القصّة، و إنما هو لبيان حكم الواقعة كما هو وظيفته (ع)». وی اکثر حکایات معصومین را در راستای بیان احکام شرعی دانسته و می‌نویسد: «و عليه بناء أكثر كلماته الشريفة» (عوائد، ۷۶۳).

اراکی نیز در مورد حدیثی، شبیه این سخن را گفته و معتقد است نقل قضاوت‌های حضرت علی (ع) توسط امام باقر (ع) به غرض بیان حکم شرعی بوده است (۲۹۸/۱). طبق این نظریه تنها مواردی که حکایت فعل معصوم، توسط راوی بوده است، مجرای قضیه فی واقعه خواهد بود.

۳. راوی به استمراراً فعل توسط معصوم اشاره کند به طوری که کاشف از سیره معصوم باشد (شیرازی، ۲۳۰/۲). مثل اینکه راوی نقل کند: «كان ينزح الامام (ع) للعصفور دلوا». این عبارت حکایت از استمرار و سیره بودن فعل دارد. و یا نقل کند: «انه (ع) كان يقدّم قول المنكر مع اليمين فيما لم يكن للمدعى بينة». در این موارد نیز هر چند فعل توسط راوی نقل شده ولی به جهت اینکه ظهور در حکم شرعی و سیره مستمره

معصوم دارد، لذا این اصطلاح در مورد آن جاری نخواهد بود.

مخالفت با قواعد و اصول شرعی و عدم قابلیت جمع عرفی

اصولیان و فقیهان تلویحا و تصریحا به این شرط اشاره کرده‌اند. صاحب مفتاح الکرامه در جواب کسانی که حدیثی را حمل بر قضیه فی واقعه کرده‌اند نوشته است: «إنما نقول به فی موضع یكون الحكم مخالفا للأصول و القواعد و بدون ذلك لا یسوغ» (عاملی، مفتاح، ۹۵/۸). وی تصریح می‌کند که مجوز حمل حدیث بر این اصطلاح، مخالفت حدیث با قواعد و اصول شرعی است. وحید بهبهانی بعد از اینکه به مخالفت یک حدیث با اخبار متواتر اشاره کرده، نتیجه گرفته که باید حدیث حمل بر قضیه فی واقعه شود (۱۷۰). فخرالدین حلّی نیز روایتی را حمل بر قضیه فی واقعه کرده و در مورد دلیل آن می‌نویسد: «لمخالفتها الأدلة» (حلی، ایضاح، ۵۳۶/۲). اردبیلی در مورد یکی از روایات باب القضاء نوشته است: «و لا یخفی ان فیه مخالفة القواعد فهو قضیه فی واقعه» (مجمع، ۱۷۹/۱۴) وی در جای دیگری تعدادی از احادیث یک باب را حمل بر قضیه فی واقعه کرده و در مورد فلسفه آن آورده: «لا یمکن إصلاح الكل فتحمل علی أنها قضیه فی واقعه» (مجمع، ۲۵۷/۱۴).

صاحب ریاض نیز هر جا که روایتی را حمل بر قضیه فی واقعه کرده است، اشاره‌ای به مخالفت آن روایت با قواعد و اصول شرعی نیز داشته است (طباطبایی حائری، ریاض، ۱۱۷/۱۳، ۲۳۲/۱۴، ۱۶۷/۱۶ و ۴۰۰ و ۴۰۳ و ۴۱۱ و ۴۹۵؛ الشرح الصغیر، ۳۱/۳ و ۴۷۳ و ۴۹۹).

جمال الدین حلّی (المقتصر، ۳۹۸)، شهید ثانی (عاملی، حاشیه الارشاد، ۴۶۱/۴؛ الروضة، ۱۴۸/۱۰)، اردبیلی (مجمع، ۱۷۹/۱۴ و ۲۵۶ و ۲۵۷)، و امامی خوانساری (۵۹۰) از دیگر کسانی هستند که کلامشان ظهور در اشتراط این مقوم دارد. شیخ انصاری در بحث ثمرات استصحاب شرایع سابق در جواب کسانی که برای اثبات حکم شرعی به آیه «و خذ بیدک ضغثا فاضرب به» تمسک کرده بودند می‌نویسد: «وفیه ما لا یخفی». برخی در تفسیر سخن شیخ نگاشته‌اند: این آیه چون از جهات متعددی خلاف قواعد شرعی است لذا قضیه فی واقعه خواهد بود (حکیم، التنقیح، ۳۶۰/۵).

مخالفت حدیث با قواعد یکی از ارکان قضیه فی واقعه است و لذا به تنهایی برای حمل حدیث بر این اصطلاح کفایت نمی‌کند. به عنوان نمونه اگر حدیث خلاف قواعد باشد ولی در مقام بیان حکم شرعی صادر شده باشد، نمی‌توان حدیث را حمل بر قضیه فی واقعه کرد بلکه حدیث حمل بر مورد حدیث و یا قدر متیقن آن می‌شود. مثل مواردی که فعل معصوم و یا حکایت فعل توسط معصوم در جواب سؤال راوی صادر شده است. لذا صاحب مفتاح الکرامه در مورد دو حدیث حمل شده بر قضیه فی واقعه، نوشته: حدیث در جواب

سؤال راوی صادر شده و لذا حمل بر قضیه فی واقعه نمی شود. اما در ادامه معتقد می شود که چون حدیث مخالف قواعد شرعی است لذا باید آن را حمل بر قدر متیقن و مورد سؤال راوی کنیم (عاملی، مفتاح، ۵/۵۰۸). خوانساری همین مطلب را در مورد حدیثی معتقد شده و نگاشته: «و هي وإن كانت قضية في واقعه... لكن في مقام الجواب عن سؤال السائل نُقل... إلا أنّ الحكم لما كان مخالفاً للأصول لا بدّ من الاختصار فيه على مورد النصّ» (۸۲/۶). عاملی نیز بر همین باور است (مسالك، ۴/۲۶۸).

وجود ابهام و احتمال

میرزای آشتیانی در مورد مجرای این اصطلاح آورده: «قولهم (قضیه فی واقعه) مورد ثبوت حکم معلوم لعنوان غیر معلوم، و معناه هذا حکم ثبت لواقعه مجهولة» (رسالة، ۱۹۰). وی معتقد است «قضیه فی واقعه» در جایی جریان دارد که حکم معصوم به هنگام قضاوت معلوم بوده ولی واقعه مورد قضاوت، مجهول باشد. به عبارت دیگر ابهام تنها در ناحیه موضوع باشد و اما خود حکم، ابهامی نداشته باشد. در مقابل محقق داماد به هنگام حمل حدیثی بر قضیه فی واقعه، هم به مجهول بودن موضوع و هم به مجهول بودن حکم اشاره کرده و می نویسد: «کونه قضیه فی واقعه مجهولة الموضوع والحکم» (۳۱۵/۴). وجه جمع بین این دو عبارت به ظاهر متعارض، این است که معلوم بودن حکم و قضاوت معصوم فی حدّ نفسه منافاتی با مبهم بودن وجه صدور آن ندارد. لذا آشتیانی به معلوم بودن نفس حکم و فعل اشاره کرده ولی محقق داماد به مجهول بودن وجه صدور آن توسط معصوم اشاره کرده است.

برخی از عبارات فقها به مبهم بودن واقعه مورد قضاوت اشاره دارد مانند عبارت نراقی که در مورد حدیثی می نویسد: «لکونه قضیه فی واقعه لا يعلم حالها أنّها فی أي واقعه» (مستند، ۱۷/۲۳۶) و یا عبارت: «ذلک قضیه فی واقعه مجمله» (حکیم، مستمسک، ۱۳/۲۶۸) و یا عبارت: «قضیه فی واقعه مجهولة الحال» (حکیم، مصباح، ۲/۳۶). در بسیاری از کتب فقهی مانند دروس (عاملی، ۳/۲۳۳)، مفاتیح الاصول (مجاهد، ۵۵۸)، ریاض المسائل (طباطبایی حائری، ۱۵/۱۸۵، ۱۶/۴۰۱)، مستند الشیعة (نراقی، ۱۲/۲۳۹ و ۳۲۹، ۱۳/۵۴ و ۲۲۵ و ۲۴۷، ۱۵/۱۶۳)، و حاشیه المکاسب (یزدی، ۱/۵۱ و ۱۵۷) بعد از حمل حدیث بر این اصطلاح با واژه «لعل» به ابهام موجود در واقعه مورد قضاوت، اشاره شده است چنان که حلی آورده: «و هي قضیه علی□ فی واقعه، و لعل ذلک...» (حلی، حسن، منتهی، ۳/۲۶۲).

برخی از عبارات نیز به مبهم بودن وجه صدور فعل توسط معصوم اشاره دارد. همدانی در این باره نوشته است: «أنّها قضیه فی واقعه لم يعلم وجهها» (۱/۳۱۹، ۸/۳۴۸). شبیه همین عبارت را مامقانی در چند جا آورده است (حاشیه، ۲۴۹ و ۳۴۳). نجم الدین حلی نیز نوشته است: «انها قضیه فی واقعه و هو□ اعلم بما

اوجب ذلك الحكم» (المختصر، ۳۰۵/۲). فاضل آبی (، ۶۴۵/۲)، مقداد حلّی (التنقیح، ۴۸۱/۴) و جمال الدین حلّی (النقتصر، ۱۳۵ و ۳۸۲ و ۴۳۱) نیز با عبارات متفاوتی به مبهم بودن وجه صدور حکم اشاره کرده‌اند. گلپایگانی نوشته: «أنه قضية في واقعة، و حقيقة المطلب غير معلومة و وجه القضية مستور علينا» (گلپایگانی، ۲۵۴/۳). و برخی آورده‌اند: «قضية في واقعة لا يخلو من إجمال» (بهبهانی، ۱۷).

ثمره «قضیه فی واقعه»

وقتی حدیثی حمل بر «قضیه فی واقعه» می‌شود نتیجه‌اش خروج حدیث از دایره اجتهاد و استنباط است به گونه‌ای که فقیه حق ندارد در هیچ مسأله‌ای به این حدیث استناد کند، بلکه اگر عین واقعه قبلی رخ دهد، فقیه باید مطابق قواعد و اصول شرعی حکم صادر کند نه مطابق روایتی که حمل بر قضیه فی واقعه شده است. جمال الدین حلّی در مورد یکی از قضاوت‌های حضرت علی (ع) می‌نگارد: «فالآن لو وقعت مثل هذه القضية، لم يجز للفقیه ان يحکم بمثل هذا الحكم» (المهذب، ۲۰۲/۵). اردبیلی نیز شبیه همین را آورده است (مجمع، ۱۷۹/۱۴). لنکرانی نیز به این امر تصریح کرده و معتقد شده که وقتی حدیثی حمل بر قضیه فی واقعه می‌شود معنایش این است که حکم از نفس واقعه عصر معصوم تعدی نمی‌کند (۲۶۱). از نظر محدث نوری احادیثی که حمل بر این اصطلاح می‌شود اختصاص به عصر معصوم و محل صدور آن دارد و از آن تعدی نمی‌کند (۸۲/۱۴). برخی نیز نگاشته‌اند: «أنها قضية في واقعة. أي ليس للفقیه أن يأخذها مستندا أو يقیس عليها فروعاً مشابهة» (معرفت، ۳۷۱). عباراتی مانند: «قضية في واقعة مختصة بها» (عاملی، ذکری، ۶۰/۱)، «قضية في عين، فتختص بها» (حلّی، الرسائل التسع، ۱۴۷)، «أنها قضية في واقعة مخصوصة» (حلّی، تذکرة، ۷۶/۷؛ بحرانی، الأنوار، ۴۲۲/۱۳)، «قضية في واقعة شخصية» (اراکي، ۳۳۹/۱؛ لنکرانی، ۲۲۲؛ نجف‌آبادی، ۴۵۲/۱) و امثال آن که در کتب فقهی به چشم می‌خورد، نیز به عدم تسری حکم از واقعه عصر معصوم اشاره دارد.

علامه حلّی (تحریر، ۵۵۴/۵)، جمال الدین حلّی (المهذب، ۸۳/۳؛ المقتصر، ۴۳۱)، نجم الدین حلّی (شرايع، ۲۸۵/۱؛ نکت، ۴۲۵/۳)، مقداد حلّی (التنقیح، ۴۳۴/۴)، فاضل آبی (۵۱۱/۲)، صیمری (۵۱۳/۱)، ۴۳۰/۴)، اردبیلی (الرسالة، ۲۴؛ مجمع، ۴۴۹/۱، ۳۵۵/۹، ۲۵۶/۱۴)، شهید اول (عاملی، دروس، ۳۶۴/۲)، شهید ثانی (عاملی، حاشية الارشاد، ۴۶۱/۴؛ مسالك، ۲۸۸/۴)، عاملی (استقضاء، ۱۷۶/۱۷)، بحرانی (حدائق، ۳۳/۲۵)، مجاهد (مفاتيح، ۵۵۸)، طباطبایی حائری (ریاض، ۴۲۲/۱۶) و مرعشی (۳۷۵/۱) از جمله کسانی هستند که با عباراتی مانند «فلا يتعدى الى غيرها» و امثال آن به ثمره حمل حدیث بر این اصطلاح اشاره کرده و معتقدند احکام مذکور در این احادیث قابلیت ندارد از واقعه‌ای که در زمان معصوم رخ داده، تعدی کند.

حکیم در این باره نوشته: «قضیه فی واقعة لا یصلح الاستدلال بها» (مستمسک، ۱۹۷/۲). و مرحوم آملی آورده: «ان هذا الأخير قضیه فی واقعة لا یصح جعلها مدرکا لحکم» (۲۷۶/۶). به نظر می‌رسد تعبیر «قضیه فی عین» که در ابتدا برای این اصطلاح بکار می‌رفته نیز اشاره به ثمره و نتیجه آن دارد. واژه «عین» دلالت دارد بر اینکه این گونه احادیث منحصر بر عین واقعه عصر معصوم است و قابلیت تسری به غیر آن نیست. از این رو علما وظیفه فقیه را در مواجهه با این گونه احادیث، رجوع به سایر ادله شرعی و مقتضای قواعد و اصول شرعی دانسته و نوشته‌اند: «یُرَجَع فی حکمها إلى أصول المذهب» (عاملی، حاشیه الارشاد، ۴/۴۶۱؛ حاشیه المختصر، ۲۱۳؛ صیمری، ۴/۴۳۲).

تحقیقی پیرامون «حکایات الاحوال اذا تطرق اليها الاحتمال کساها ثوب الاجمال»

در موارد زیادی دیده می‌شود که فقیهان احادیثی را که بیانگر افعال معصومین است قابل استناد ندانسته و از آن تعبیر کرده‌اند گاه به «حکایات الاحوال» (عاملی، تمهید، ۱۷۰؛ نراقی، عوائد، ۷۵۹؛ اصفهانی، ۳/۳۳۵) و گاه به «قضایا الاحوال» (کاشف الغطاء، النور، ۲/۲۶۹؛ آشتیانی، کتاب القضاء، ۲/۹۷۲؛ لاری، ۲۰۱ و ۲۷۱ و ۵۱۶؛ حائری یزدی، ۳/۱۷۹؛ محسن حکیم، نهج، ۲۱۲؛ مامقانی، نهایه، ۲۰۴؛ عاملی، تمهید، ۱۷۲) و گاهی نیز به «قضایا الاعیان» (حلی، منتهی، ۱/۱۲۲؛ عاملی، القواعد، ۱/۲۰۶؛ حلی، نضد، ۱۵۳؛ عاملی، تمهید، ۱۷۲). تحلیل مناسبی در مورد این اصطلاح صورت نگرفته و لذا شبهاتی در معنا، کاربرد و ثمره آن وجود دارد. از آنجایی که به نظر می‌رسد بین این اصطلاح و اصطلاح «قضیه فی واقعة» شباهتی هست، لذا لازم است تا در اینجا تحقیقی پیرامون آن صورت گیرد.

رابطه «حکایات الاحوال» با قاعدة «ترك استفصال»

شهید ثانی نوشته: «ترك الاستفصال في حكاية الحال... و القاعدة للشافعي و روي عنه كلام آخر يعارضه ظاهرا، و هو: أن حکایات الاحوال...» (عاملی، تمهید، ۱۷۰). وی اصطلاح «حکایات الاحوال» را به شافعی نسبت داده و آن را معارض اصطلاح «ترك استفصال» دانسته است. اصولیان در مورد اینکه این دو اصطلاح با یکدیگر متعارض است و یا مقصود از هر دو واحد است و یا اینکه هر کدام کاربردی غیر از دیگری دارد، اختلاف نظر دارند.

مرحوم قمی بعد از اشاره به تعارض ظاهری این دو اصطلاح نوشته است: «و الأظهر أنه لا تعارض بينهما و أنهما قاعدتان مختلفتا المورد فالأولى هي ما كان جواباً عن سؤال بخلاف الثانية» (قوانین، ۲۲۶). همین سخن را موسوی قزوینی (ضوابط، ۲۰۰) و نراقی (انيس، ۲/۷۳۴) به عنوان وجه جمعی بین این دو اصطلاح آورده‌اند.

برخی نیز معتقدند احتمال مرجوح در مورد أفعال تأثیری ندارد و سبب اجمال نمی شود و لذا در مورد آن گفته می شود «ترك الاستفصال فی حکایة الحال مع قیام الاحتمال ينزل منزلة العموم». ولی احتمال مساوی و یا راجح در مورد أفعال، تأثیر گذار است و سبب اجمال می شود و لذا گفته می شود: «حکایات الاحوال اذا ترق إليها الاحتمال كساها ثوب الاجمال» (فیض کاشانی، ۱۰۰).

آنچه موجب شده برخی این دو اصطلاح را معارض یکدیگر بدانند، وجود عبارت «حکایات الاحوال» در یکی و عبارت «حکایة الحال» در دیگری است که ظهور در شباهت ظاهری دو قاعده دارد. به خصوص که در اصطلاح حکایات الاحوال، عبارت «اذا تطرق إليها الاحتمال» وجود دارد و در قاعده «ترك استفصال» شبیه آن با تعبیر «مع قیام الاحتمال» آمده و هر دو عبارت اشاره به شرط واحدی دارد و آن وجود احتمال در حکایت احوال و یا حکایت حال است. این شباهت ظاهری عبارات سبب شده تا برخی گمان کنند این دو اصطلاح با یکدیگر متعارض است چرا که هر دو ناظر به أفعال معصومین است و در عین حال یکی فعل معصوم را مفید عموم دانسته ولی دیگری فعل معصوم را مجمل و غیر قابل استدلال دانسته است.

اما به نظر می رسد مقصود از «حکایة الحال» در قاعده ترك استفصال، واقعه ای است که راوی در مورد آن از معصوم سؤال کرده است. هرگاه سائل از واقعه ای که دارای احتمالاتی است سؤال کند ولی شارع بدون توضیح خواستن از راوی، یک حکم مطلق و سر بسته ای صادر کند، به این فرایند ترك استفصال می گویند (صدر، الاجتهاد، ۵۰؛ عاملی، استقصاء، ۵۱/۳؛ خوبی، ۷۵/۴). لذا در توضیح آن آمده است: «یرسل الحکم من غیر استفصال عن كيفية القضية كيف وقعت» (حلی، نضد، ۱۵۳).

اما مقصود از «حکایات الاحوال» در اصطلاح مذکور، فعل معصوم است که توسط راوی و یا معصوم دیگری نقل شده است. اصطلاح «حکایات الاحوال إذا تطرق إليها الاحتمال، کساها ثوب الإجمال و سقط عن الاستدلال» در حقیقت به تفاوتی که بین أفعال و أفعال وجود دارد اشاره می کند. وجود احتمال در أفعال معصوم قابل اعتنا نیست و مانع ظهور لفظ نمی شود. ولی وجود احتمال در أفعال معصوم موجب اجمال فعل شده و آن را از قابلیت استدلال می اندازد. ریشه این تفاوت در نفی احتمال توسط عقلا نیست چرا که عقلای عالم هر گونه احتمال خلاف ظاهر را ملغی می دانند چه این احتمال در مورد لفظ باشد و چه فعل (مظفر، ۱۲۵/۲)؛ بلکه ریشه تفاوت در افاده ظهور است.

ألفاظ نوعاً مفید ظهور است و لذا احتمالاتی که در مورد آن داده می شود، صرفاً یک احتمال خلاف ظاهر بوده و در نظر عقلا ملغی می شود. اما أفعال فی حدّ نفسه مشتبه و مجمل است و معلوم نیست به چه غرضی صادر شده است. آشتیانی نوشته است: «إذ الفعل أمر مشتبه قابل للوقوع علی وجوه كثيرة و جهات متعدّدة» (آشتیانی، کتاب القضاء، ۹۱۵/۲) بنابراین احتمالاتی که در مورد أفعال داده می شود، صرفاً یک احتمال

خلاف ظاهر نیست که قابل اعتنا نباشد؛ بلکه احتمالاتی است که سبب اجمال فعل می شود و آن را از قابلیت استدلال خارج می سازد. از همین رو علما حساب أفعالی را که به جهت برخی قرائن، ظهوری مانند ظهور ألفاظ دارد را از سایر أفعال جدا کرده و احتمالات مطرح در مورد آن را مانند احتمالات مطرح در مورد ألفاظ ملغی می دانند. در مورد یکی از أفعال پیامبر آمده است: «أَنَّ الرواية ليست من مجرد نقل الفعل، بل هي إخبار عن طريقة النبي ﷺ المستمرة في فصله بين الناس، و من المعلوم أنَّ له ظهوراً كظهور الأقوال» (آشتیانی، کتاب القضاء، ۹۱۵/۲). عبارت «له ظهور كظهور الأقوال» اشاره به این امر دارد که فعل پیامبر در اینجا مانند أقوال ظهور دارد و لذا وجود احتمال در آن سبب اجمال نمی شود بلکه هر گونه احتمالی در مورد آن، از نوع احتمال خلاف ظاهر بوده و در نظر عقلای عالم ملغی است.

بنابراین مجرای ترک استفصال احادیثی است که اولاً بیانگر قول معصوم باشد و ثانیاً مسبوق به سؤال راوی باشد. ولی مجرای حکایات الاحوال احادیثی است که اولاً بیانگر افعال معصومین باشد و ثانیاً مسبوق به سؤال راوی نباشد. ثمره ترک استفصال، عمومیت حکم است ولی ثمره حکایات الاحوال، اجمال فعل و سقوط حدیث از قابلیت استدلال است.

رابطه «حکایات الاحوال» با «قضیه فی واقعة»

قرائن بسیاری در کتب فقهی و اصولی وجود دارد که بیانگر اتحاد اصطلاح «قضیه فی واقعة» و اصطلاح «حکایات الاحوال» است. نراقی آورده است: «تری الأصولیین و الفقهاء يقولون: إنَّ حکایات الاحوال تلبس الألفاظ الواقعة فيها ثوب الإجمال... فيقولون: إنه قضية في واقعة» (عوائد، ۷۵۹). او معتقد است اصولیان در مورد احادیثی که بیانگر حکایات الاحوال است، می گویند «انه قضیه فی واقعة». وی در جای دیگری نوشته: «أقول: غرضهم من قولهم: إنه قضية في واقعة... و إنَّ حكاية الحال واردة مورد الإجمال، أنها من حيث هي هي كذلك» (عوائد، ۷۶۲). آشتیانی در مورد یکی از قضاوت های پیامبر آورده است: «إنَّ الرواية من مقولة حکایات الاحوال و من المعلوم أنَّه إذا تطرَّق إليها الاحتمال كساها ثوب الإجمال و سقطت عن قابلية الاستدلال. و بعبارة أخرى: قضاء النبي (ص) في واقعة على النحو المذكور قضیه في واقعة» (کتاب القضاء، ۹۱۵/۲). عبارت او بیانگر این مطلب است که «قضیه فی واقعة» بیان دیگری از همان اصطلاح حکایات الاحوال است. صاحب مفتاح الكرامة نوشته است: «قيل... أنَّهما قضية في واقعة... و فيه: أنَّ الصحيح تضمَّن السؤال، و يبعد أن يكون ما اشتمل عليه من قضايا الأعيان» (عاملی، مفتاح، ۱۷۶/۱۷). حائری یزدی در مورد حدیثی که شیخ انصاری آن را حمل بر «قضیه فی واقعة» کرده و در مستمسک از «قضايا الاحوال» دانسته شده، نوشته است: «لا يبقى وقع لما في المستمسك من الخدشة فيه بقوله: «لأنَّه من قضايا الاحوال»، و كأنَّه

تبع الشيخ الأنصاري في ذلك» (۱۷۹ / ۳). همین طور مجاهد در ردّ حدیثی که حمل بر قضیه فی واقعه شده نوشته است: «لأنه قضية في واقعة و قد تقرر ان قضايا الاحوال لا عموم لها» (کتاب المناهل، ۱۷۳). شبیه همین عبارت را شهید آورده است (عاملی، رسائل، ۱/۴۵۳). برخی هم این دو اصطلاح را به هم عطف کرده به طوری که گویا هر دو معنای واحدی دارد. لاری نوشته: «قضیه فی واقعه، و من قبیل قضایا الأحوال» (۲۰۱).

در غالب مواردی که اصطلاح «حکایات الأحوال» بکار رفته، به ثمره آن که سقوط حدیث از استدلال است نیز اشاره شده (کرباسی، ۲۸۷؛ شیرازی، ۲/۲۱۹) و این ثمره، همان ثمره و نتیجه‌ای است که علما برای «قضیه فی واقعه» بیان کرده‌اند. آشتیانی در مورد حدیثی نوشته: «إن الرواية من مقولة حکایات الأحوال و من المعلوم أنه... سقطت عن قابلية الاستدلال» (کتاب القضاء، ۲/۹۱۵). شهید در مسالک (عاملی، مسالک، ۱۳/۴۵۷) و مجاهد در مناهل (۷۳۳) و موسوی قزوینی (ینابیع، ۱/۲۱۹، ۲/۷۴۹) شبیه همین عبارت را آورده‌اند. شیرازی نیز در این باره نوشته: «أما الكلام في حکم حکایات الأحوال... من جهة جواز التعدي من تلك الواقعة... فالظاهر الوفاق على عدم جواز تعدي از واقعه خاصی دانسته که در عصر معصوم رخ داده است (موسوی قزوینی، ضوابط، ۲۰۰؛ نتائج الافکار، ۸۴).

بنابراین این دو اصطلاح در ماهیت، مجرا و نتیجه واحد است و تنها تفاوتی که بین این دو وجود دارد این است که اصطلاح «قضیه فی واقعه» بیشتر در مورد قضاوت‌های معصومین بکار برده شده و کمتر در مورد سایر افعال استعمال می‌شود. ولی اصطلاح «حکایات الأحوال» نوعاً در مورد سایر افعال معصومین بکار می‌رود و گاهی هم در مورد قضاوت‌های معصومین استعمال شده است (کرباسی، ۲۸۷). مرحوم رشتی در مورد یکی از قضاوت‌های حضرت علی (ع) نوشته: «لا يصلح للاستدلال لأنه من حکایات الأحوال» (۱۹۱/۲).

اشتباهات واقع شده در قضیه فی واقعه

خلط در کاربرد قضیه فی واقعه

برخی از متاخرین روایاتی را که بیانگر حکم شرعی بوده و قابلیت اثبات حکم شرعی را دارد، حمل بر قضیه فی واقعه کرده‌اند. حال آنکه چنین احادیثی قابلیت حمل بر این اصطلاح را ندارند.

الف: روایتی از محمد بن مسلم نقل شده است که در آن شخصی از امام در مورد کیفیت قسم خوردن اخرس (لال) در جایی که بر علیه او ادعای دینی شود، سؤال می‌کند. امام در پاسخ، یکی از قضاوت‌های علی

(ع) در این مورد را حکایت می‌کند. علامه حلی (تحریر، ۱۶۶/۵)، صاحب مفتاح الکرامه (عاملی، مفتاح، ۱۰۳/۱۰) و صاحب ریاض (طباطبایی حائری، ریاض، ۹۰/۱۵) این روایت را حمل بر قضیه فی واقعه کرده‌اند. حال آنکه امام قضاوت حضرت علی (ع) را در پاسخ به سؤال راوی نقل کرده و قبلاً گذشت که چنین روایاتی مجرای قضیه فی واقعه نیست. این حدیث محل نزاع قاعده «العبرة» است و نزاعی که در مورد آن معنا دارد این است که آیا قضاوت حضرت علی مختص مورد خودش (یعنی هر جا که بر علیه اُخرس ادعای دین شود) می‌باشد و یا اینکه این حکم عمومیّت دارد و شامل هر گونه ادعایی علیه اُخرس می‌شود. از همین رو مرحوم نراقی در مستند الشیعه (۴۸۲/۱۷) و میرزای آشتیانی در بحر الفوائد به کلام این بزرگان خرده می‌گیرند و مسبوق بودن روایت به سؤال راوی را شاهد واضحی بر عدم اختصاص روایت به واقعه خاص دانسته‌اند.

ب: در کتاب تهذیب الاحکام روایتی از امام کاظم نقل شده است که در آن راوی از حرمت دائمی زنی که در عده با مردی ازدواج کرده است، سؤال می‌کند و حضرت می‌فرماید: اگر از روی جهل بوده اشکالی ندارد و شخص معذور است (طوسی، تهذیب، ۳۰۶/۷).

سبزواری این روایت را حمل بر قضیه فی واقعه کرده است چرا که حدیث جهل به حکم را عذر بحساب آورده و حال آنکه جهل، عذر شرعی محسوب نمی‌شود. از نظر او جهل به حکم در این حدیث مانند جهل به حکم در مسأله جهر و اخفات و قصر و اتمام از موارد خاصی است که خلاف قاعده می‌باشد. او معتقد است هم اصولیان و هم اخباریان معترفند که این حدیث قضیه فی واقعه است (۱۷۱/۲). حال آنکه در این روایت بین راوی و امام سؤال و جواب‌هایی رد و بدل شده است و چنین روایاتی ظهور در بیان حکم شرعی دارد و حمل آن بر قضیه فی واقعه خلاف ظاهر آن است. علاوه بر اینکه این روایت اصلاً حکایت فعل نیست بلکه قول معصوم است و قول معصوم حمل بر قضیه فی واقعه نمی‌شود. بلکه با توجه به اینکه مورد سؤال راوی در این حدیث خاص است و از طرفی حکم مذکور در روایت خلاف قواعد شرعی است لذا به نظر می‌رسد که در مورد این حدیث باید گفت: مورد مخصّص است.

ج: از امام در مورد مردی که نذر کرده پیاده به حجّ برود، سؤال می‌شود. حضرت در پاسخ جریانی را از رسول اکرم نقل می‌کند که در آن پیامبر به زنی که نذر حجّ پیاده کرده بود امر کردند سوار بر مرکب شود (طوسی، الاستبصار، ۱۵۰/۲). یزدی این روایت را حمل بر قضیه فی واقعه کرده است (العروة، ۴۹۸/۲). حال آنکه امام فعل پیامبر را جهت استدلال بر حکم شرعی آن هم در مقام پاسخ به سؤال راوی بیان کرده و چنین روایتی نمی‌تواند مجرای قضیه فی واقعه باشد. لذا فیاض بر کلام صاحب عروه ایراد گرفته و می‌نویسد: «فیه ان حمل الصحیحة علی أنها وردت فی قضیة شخصیة، خلاف الظاهر جدا... لأن الاستشهاد بقول رسول الله انما هو لبيان ذلك» (العروة، ۳۰۹/۸) وی بر این باور است که امام فعل پیامبر و گفتار وی را به جهت

استشهاد بیان کرده است بنابراین امام در مقام بیان حکم شرعی است نه در مقام بیان یک حکم خاص در واقعه واحده ای که در زمان رسول خدا اتفاق افتاده به طوری که قابل تعدی به غیر از آن واقعه نباشد. اینکه پیامبر امر به سوار شدن کرده به ظاهر خلاف قواعد شرعی است چرا که وفای به نذر واجب است. اما همان گونه که بیان شد مخالفت با قواعد به تنهایی برای حمل حدیث بر قضیه فی واقعه کافی نیست. این حدیث مسبوق به سؤال راوی است و لذا ظهور ردر بیان حکم شرعی دارد. از این رو اصطلاح قضیه فی واقعه در مورد آن کاربرد ندارد و مخالفت با قواعد هم تنها سبب می شود تا حدیث حمل بر قدر متیقن و مورد سؤال راوی شود. یعنی عدم وجوب وفای به نذر تنها اختصاص به جایی دارد که نذر توسط زنان و مربوط به پیاده رفتن به حج بوده باشد.

د: برخی روایات مسبوق به سؤال را به چند قسم تقسیم کرده و بعضی از این اقسام را مجرای قضیه فی واقعه دانسته اند (گرجی، ۵/۲۷). این در حالی است که روایت مسبوق به سؤال راوی به هیچ وجه نمی تواند مجرای قضیه فی واقعه باشد.

خلط در ثمره و نتیجه حمل حدیث بر قضیه فی واقعه

نائینی معتقد است حمل حدیث بر قضیه فی واقعه سبب سقوط حدیث از قابلیت استدلال نمی شود، بلکه موجب تخصیص حکم به مورد حدیث می شود. وی ادله شرعی را دو قسم دانسته است. قسمی بر نحو قضایای حقیقیه که بیانگر کلیات و کبریات است و قسمی بر نحو قضایای خارجیّه که بیانگر احکام خاص است. سپس برای قسم دوم مثال آورده و می نویسد: «کما إذا سئل المعصوم (ع) عن فعل شيء أو ترك شيء فأجاب (ع) بالبأس أو عدم البأس، فإن هذا لا يكون على نحو الكبرى الكلية، بل قضية خاصة وردت في مورد خاص، و من هنا يعبر عنها في كلمات الفقهاء بأنها قضية في واقعه» (نائینی، ۱/۲۲۰). از نظر او احادیثی که بیانگر احکام خاص و مبتلی به سائلین است، مصداق قضیه فی واقعه می باشد و این را به اصحاب نسبت داده که البته حقیقت ندارد. طبق این نظریه در مورد احادیثی که حمل بر قضیه فی واقعه می شود، می توان گفت که «مورد، مخصّص است». حال آنکه اصطلاح «مورد مخصّص است» در مقابل قاعده «العبرة» بکار برده می شود و ربطی به «قضیه فی واقعه» ندارد.

صاحب ریاض ثمره این اصطلاح را حمل حدیث بر قدر متیقن آن دانسته و نگاشته: «لأنها قضية في واقعه، فيجب الأخذ بالمتيقن منها» (طباطبایی حائری، ریاض، ۱۴۰/۶). کاشف الغطاء نیز گفته: «أنه قضية في واقعه و يجب الأخذ بالمتيقن فيها» (انوار، ۷۵). این دو بزرگوار معتقدند احادیثی که مجرای این اصطلاح است، از دایره اجتهاد خارج نمی شود بلکه واجب است به قدر متیقن آن اخذ شود. در این میان میرزای قمی

برای این اصطلاح تفسیری آورده که در هیچ کتاب دیگری یافت نمی‌شود. وی می‌نگارد: «و ما يقال: (إنّ الرواية قضیة فی واقعة خاصّة) لا توجب تخصیص الجواب، بل هو قرينة علی أنّه لا اختصاص له بالواقعة الخاصّة» (رسائل، ۶۵۷/۲).

به نظر می‌رسد وجود تعبیراتی مانند: «قضیة فی واقعة لا عموم له» (حلی، المقتصر، ۴۴۵)، «أنّها قضیة فی واقعة مخصوصة فلا عموم لها» (حلی، الرسائل التسع، ۱۴۷) موجب شده تا برخی گمان کنند ثمره این اصطلاح نفی عمومیت حدیث است، نه سقوط حدیث از دایره اجتهاد و استدلال. عامل اصلی چنین تصویری خلط بین مورد خاص در قاعده «العبرة» و بین موضوع جزئی در «قضیة فی واقعة» است. به عبارت دیگر بین قصر حکم بر واقعه جزئیّه و بین تخصیص حکم بر مورد خاص، خلط شده است. مقصود از قصر حکم بر واقعه جزئیّه در محل بحث این است که حکم مذکور در روایت، مختص واقعه واحده بوده و تنها منطبق بر عین واقعه است و قابلیت انطباق بر هیچ واقعه دیگری ندارد. بر خلاف حکمی که به مورد حدیث تخصیص خورده که قابلیت انطباق و تعدی از واقعه جزئیّه را دارد اگر چه تعدی باید در محدوده سبب و مورد خاص خودش باشد. در اصطلاح «قضیة فی واقعة» سخن از کلی و خاص بودن حکم نیست بلکه سخن از تعدی حکم از واقعه عصر معصوم و یا قصر حکم بر واقعه است.

برخی عبارات صاحب جواهر مانند: «أنه قضیة فی واقعة، فلا يستدل به علی الكلية» (نجفی، ۶۵/۳۹)، «أنه قضیة فی واقعة لا عموم فیها» (نجفی، ۱۸۴/۴۰، ۴۶۵/۴۱، ۳۴۰/۴۲، ۳۶۰/۴۳) ظهور در همین خلط دارد. وی در مورد حدیثی نوشته: «و کون الخبر قضیة فی واقعة لا ینافی فهمهم التعدیة منه» (نجفی، ۲۸۹/۴۳). حال آنکه قبلا بیان شد که ثمره حمل حدیث بر این اصطلاح، خروج حدیث از قابلیت استدلال است و لذا با تعدی حکم از مورد حدیث و یا تعدی حکم از واقعه عصر معصوم، در تعارض است. خلط بین مصادیق «قضیة فی واقعة» با مصادیق قاعده «العبرة» در عبارات متأخرین موجب شده تا برخی گمان کنند بین معنای لغوی و اصطلاحی قضیة فی واقعة تفاوت وجود دارد و تصوّر کرده‌اند که فقیهان این اصطلاح را گاه در معنای لغوی و گاه در معنای اصطلاحی بکار برده‌اند (گرچی، ۵/۲۷).

گمان پر کاربرد بودن اصطلاح قضیة فی واقعة

صاحب جواهر در بیش از چهل مسأله این اصطلاح را مطرح کرده است. وی نوعا احادیث مخالف قواعد شرعی را حمل بر قضیة فی واقعة کرده است. او در جواب نجم الدین حلی که حدیثی را حمل بر قضیة فی واقعة کرده بود، می‌نگارد: «و ما فی المعتبر من... أنه قضیة فی واقعة... مدفوع... لا یقدح کونه فی واقعة خاصة اذ بناء جَلّ الاحکام علی مثل ذلك» (نجفی، ۷/۴، ۸). یعنی اینکه این روایت در واقعه خاصی صادر

شده و حمل بر قضیه فی واقعه می شود، ضروری به عمومیت حکم نمی رسد چرا که اکثر احکام شرعی به همین شکل است یعنی احادیث مربوط به آن ناظر به واقعه خاص است. اردبیلی تعداد احادیثی که حمل بر قضیه فی واقعه می شود را زیاد دانسته و نوشته: «و أمثالها كثيرة» (الرسالة، ۲۴؛ مجمع، ۲۵۶/۱۴). برخی نیز معتقد شده اند که این اصطلاح در اکثر ابواب فقهی بکار گرفته شده است. (گرجی، ۵/۲۷).

اما طبق استقرائی که صورت گرفته این اصطلاح در نزد متقدمین و بلکه بسیاری از متأخرین تنها ناظر به احادیث انگشت شماری است که مخالف اصول و قواعد شرعی بوده و فقیه از حمل آن مأیوس شده باشد. لذا مرحوم بحرانی به کسانی که اکثر احادیث متضمن قضاوت های معصومین را حمل بر قضیه فی واقعه کرده اند، خرده گرفته و می نویسد: «هذا كلام ساقط الاعتبار لأن قضاءه عليه السلام من أحكم الأحكام» (الانوار، ۳۵۱/۱۳). شیخ انصاری نیز به حمل برخی از احادیث بر قضیه فی واقعه خرده گرفته است و معتقد است اکثر احادیث بیانگر افعال و قضاوت های معصومین در مقام بیان حکم شرعی صادر شده است و همین امر سبب شده تا اصحاب در بسیاری از موارد به این قضایا استدلال کنند (انصاری، ۱۴۱). با توجه به اینکه اکثر روایات ما سبب صدورشان خاص است، می توان نتیجه گرفت که علت کثیر الاستعمال دانستن این اصطلاح نیز خلط بین مورد خاص در قاعده «العبرة» و بین موضوع جزئی در «قضیه فی واقعه» است.

بررسی چند نمونه

الف: در حدیثی آمده که حضرت علی \square در مورد چهار نفری که هر کدام هنگام افتادن در محل نگهداری شیر دزنده، دیگری را نیز گرفته و با خود به پایین کشیده، این گونه حکم کرده است: اقوام نفر اول باید یک سوّم ديه نفر دوّم را پردازد. و اقوام نفر دوّم باید دو سوّم ديه نفر سوّم را پردازد و اقوام نفر سوّم باید ديه كامل نفر چهارم را پردازند (کلینی، ۲۸۶/۷). این روایت متضمن حکایت فعل است و واقعه ای که حضرت در آن چنین قضاوتی کرده برای ما مجهول العنوان است و حکم نیز خلاف قواعد شرعی می باشد چرا که نفر اول در قتل نفر دوم استقلال داشته و لذا عاقله باید ديه كامل نفر دوم را پردازد و نفر دوم نیز در قتل نفر سوم استقلال داشته و لذا باید ديه كامل نفر سوم پرداخت شود و همین طور نفر سوم که در قتل نفر چهارم استقلال داشته است. حلی در مورد این حدیث نوشته است: «مشهوره لکنها حکم فی واقعه» (شرايع، ۲۴۲/۴). شمس الدین حلی در معالم الدین (معالم، ۵۸۱/۲) نیز این حدیث را حمل بر قضیه فی واقعه کرده است.

ب: مرحوم حکیم تمام احادیث معراج را از قبیل حکایات الأحوال دانسته و آن را غیر قابل استناد می داند. وی در مورد یکی از احادیث معراج نگاشته: «أنه من قضایا الأحوال... کسائر أحداث المعراج»

(مستمسک، ۲/۳۶۰).

د: اگر این اصطلاح را در آیات قرآن نیز جاری بدانیم می‌توان آیاتی که سرنوشت امت‌های سابق را حکایت می‌کند را به عنوان نمونه آورد. مانند آیه: «لمن جاء به حمل بعیر و انا به زعیم» (یوسف/۷۲). آیه فعل یوسف (ع) و کارگزارانش را حکایت می‌کند. غرض حضرت یوسف نیز معلوم نیست و لذا قابلیت استدلال و استناد برای استنباط حکم شرعی را نخواهد داشت و می‌توان گفت «انه قضیه فی واقعه». آنچه از نمونه‌های ذکر شده و عبارات متقدمین و سخنان بسیاری از بزرگان متأخر مشهود است این است که اصطلاح قضیه فی واقعه کاربرد زیادی ندارد و تنها در مورد احادیث مخالف قواعدی که فقیه در مورد آن به بن‌بست رسیده و از حمل آن مأیوس شده است بکار گرفته می‌شود و نتیجه حمل حدیث بر این اصطلاح نیز حمل حدیث بر مورد سؤال راوی و امثال آن نیست بلکه ثمره آن خروج حدیث از قابلیت استدلال و استناد است. مصادیق این اصطلاح نیز تنها احادیثی است که غرض معصوم از صدور آن احراز نشود.

نتیجه‌گیری

۱. «قضیه فی واقعه» یعنی قضاوت معصوم، یک قضاوت جزئی و منحصر به فرد در مورد یک واقعه خاص و منحصر به فرد بوده که با ملاحظه تمام زوایای واقعه اعم از ظروف و ملابسات و اقتضائات صادر شده و تنها معصوم از اسرار آن آگاه است.
۲. اصطلاح «قضیه فی واقعه» در مورد مطلق فعل معصوم کاربرد دارد اعم از قضاوت و یا سایر افعال. بلکه قضاوت و فصل الخصومه بین مردم نیز بخاطر اینکه از مقوله فعل است، مجرای «قضیه فی واقعه» می‌باشد.
۳. تنها احادیثی که در آن فعل معصوم توسط راوی حکایت شده، می‌تواند حمل بر «قضیه فی واقعه» شود. اما احادیثی که حکایت فعل در آن توسط معصوم بعدی صورت گرفته را نمی‌توان حمل بر «قضیه فی واقعه» کرد چه ابتدا به ساکن صادر شده باشد و چه در جواب سوال راوی صادر شده باشد.
۴. مواردی که فعل معصوم در جواب سوال راوی صادر شده و یا فعل در مقام استشهاد و استدلال صادر شده، نمی‌تواند مجرای «قضیه فی واقعه» باشد. و یا هدف امام از فعل و یا حکایت فعل، تشریح و تبیین حکم شرعی برای اصحاب بوده است،
۵. اشاره راوی به استمرار فعل توسط معصوم از جمله قرائنی است که دلالت دارد بر اینکه فعل و یا حکایت فعل در مقام تشریح و تبیین حکم شرعی صادر شده و لذا اصطلاح «قضیه فی واقعه» در مورد آن کارایی نخواهد داشت.

۶. مخالفت با قواعد و اصول شرعی و مجهول بودن وجه صدور فعل، از جمله مقومات «قضیه فی واقعة» است و حدیثی که حمل بر «قضیه فی واقعة» می شود از قابلیت استناد و استدلال ساقط می شود و فقیه حق ندارد در هیچ مسأله‌ای به آن استناد کند حتی در جایی که عین واقعه قبلی تکرار شده است.
۷. مقصود از «حکایة الحال» در قاعده (ترک استفصال)، واقعه‌ای است که راوی در مورد آن از معصوم سؤال کرده است ولی مقصود از «حکایات الاحوال» در اصطلاح (حکایات الاحوال اذا تطرق اليها الاحتمال کسأها ثوب الاجمال)، فعل معصوم است که توسط راوی و یا معصوم دیگری نقل شده است.
۸. مجرای اصطلاح «ترک استفصال» احادیثی است که اولاً بیانگر قول معصوم باشد و ثانیاً مسبوق به سؤال راوی باشد. ولی کاربرد حکایات الاحوال بیشتر در مورد احادیثی است که اولاً بیانگر افعال معصومین باشد و ثانیاً مسبوق به سؤال راوی نباشد. نتیجه ترک استفصال، عمومیت حکم است ولی نتیجه حکایات الاحوال، اجمال فعل و سقوط حدیث از قابلیت استدلال.
۹. اصطلاح «حکایات الاحوال» در ماهیت، کاربرد و نتیجه با اصطلاح «قضیه فی واقعة» واحد است و تنها تفاوتی که بین این دو وجود دارد این است که اصطلاح «قضیه فی واقعة» بیشتر در مورد قضاوت‌های معصومین بکار برده شده و کمتر در مورد سایر افعال استعمال می شود. ولی اصطلاح «حکایات الاحوال» نوعاً در مورد سایر افعال معصومین بکار می‌رود و گاهی هم در مورد قضاوت‌های معصومین استعمال شده است.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. اراکی، محمدعلی، کتاب البیع، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۴۱۵ق.
۲. اردبیلی، احمد، مجمع الفائدة و البرهان، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
۳. اردبیلی، احمد، الرسالة الأولى في الخراج، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
۴. اصفهانی، محمدتقی، تبصرة الفقهاء، قم، مجمع الذخائر الاسلامية، ۱۴۲۷ق.
۵. امامی خوانساری، محمد، تسدید القواعد، تهران، محمد قوانینی، ۱۳۵۲ق.
۶. انصاری، مرتضی، کتاب الخمس، قم، کنگره، ۱۴۱۵ق.
۷. آشتیانی، محمدحسن، رساله فی القواعد الفقهية، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۴۱۸ق.
۸. آشتیانی، محمدحسن، کتاب القضاء، قم، انتشارات زهیر، ۱۴۲۵ق.
۹. آملی، محمدتقی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، تهران، مؤلف، ۱۳۸۰ق.
۱۰. بحرانی، حسین، الانوار اللوامع، قم، مجمع البحوث العلمية، بی تا.
۱۱. بحرانی، یوسف، حدائق الناضرة، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ق.

١٢. بهبهانی، محمود، رسالة فی الغناء، قم، نشر مرصاد، ١٤١٨ق.
١٣. حائری یزدی، مرتضی، شرح العروة الوثقی، قم، جامعة مدرسين، ١٤٢٦ق.
١٤. حر عاملی، محمد، وسائل الشیعة، قم، مؤسسة آل البيت، ١٤٠٩ق.
١٥. حکیم، محسن، مستمسک العروة الوثقی، قم، دار التفسیر، ١٤١٦ق.
١٦. حکیم، محسن، نهج الفقاهة، قم، انتشارات ٢٢ بهمن، بی تا.
١٧. حکیم، محمدسعید، التنقیح، بیروت، مؤسسه الحکمه الثقافه الاسلامیه، ١٤٣١ق.
١٨. حکیم، محمدسعید، مصباح المنهاج (کتاب الطهارة)، قم، مؤسسه المنار، بی تا.
١٩. حلّی، ابن ادريس، السرائر، قم، جامعة مدرسين، ١٤١٠ق.
٢٠. حلّی، جمال الدين، المقتصر من شرح المختصر، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ١٤١٠ق.
٢١. حلّی، جمال الدين، المهذب البارع، قم، جامعة مدرسين، ١٤٠٧ق.
٢٢. حلّی، حسن، تحرير الأحكام الشرعية، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ١٤٢٠ق.
٢٣. حلّی، حسن، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ١٤١٤ق.
٢٤. حلّی، حسن، منتهی المطلب، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ١٤١٢ق.
٢٥. حلّی، شمس الدين، معالم الدين، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ١٤٢٤ق.
٢٦. حلّی، فخرالدين، إيضاح الفوائد، قم، مؤسسه اسماعيلیان، ١٣٨٧ق.
٢٧. حلّی، مقداد، التنقیح الرائع، قم، کتابخانه آية الله مرعشی، ١٤٠٤ق.
٢٨. حلّی، مقداد، نضد القواعد الفقهيّة، قم، انتشارات کتابخانه آية الله مرعشی، ١٤٠٣ق.
٢٩. حلّی، نجم الدين، الرسائل التسع، قم، کتابخانه آيت الله مرعشی، ١٤١٣ق.
٣٠. حلّی، نجم الدين، شرائع الإسلام، قم، مؤسسه اسماعيلیان، ١٤٠٨ق.
٣١. حلّی، نجم الدين، المختصر النافع، قم، مؤسسه المطبوعات الدينيّة، ١٤١٨ق.
٣٢. حلّی، نجم الدين، نکت النهاية، قم، جامعة مدرسين، ١٤١٢ق.
٣٣. خوانساری، احمد، جامع المدارك، قم، مؤسسه اسماعيلیان، ١٤٠٥ق.
٣٤. خویی، ابوالقاسم، مصباح الفقاهة، بی جا، بی نا، بی تا.
٣٥. رحیمی، حبیب الله، تبیین اصطلاح فقهی قضیة فی واقعة از منظر قضایای منطقی، مطالعات فقه اسلامی، ١٣٩٩ش.
٣٦. رشتی، حبیب الله، کتاب القضاء، قم، دار القرآن الکریم، ١٤٠١ق.
٣٧. زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر، ١٤١٤ق.
٣٨. سبزواری، عبدالاعلی، تهذیب الاصول، قم، مؤسسه المنار، بی تا.
٣٩. شیرازی، محمدحسن، تقریرات فی اصول الفقه، قم، اللجنة العلمیة للمؤتمر، ١٤١٨ق.
٤٠. صدر، رضا، الاجتهاد و التقليد، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ١٤٢٠ق.
٤١. صدر، محمدباقر، دروس فی علم الاصول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٣٠ق.
٤٢. صیمری، مفلح بن حسن، غایة المرام، بیروت، دارالهادی، ١٤٢٠ق.

۴۳. طباطبایی حائری، علی، ریاض المسائل، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۸ق.
۴۴. طباطبایی حائری، علی، الشرح الصغير فی شرح مختصر النافع، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۹ق.
۴۵. طبرسی، فضل بن حسن، المؤلف من المختلف، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۰ق.
۴۶. طوسی، محمد، الاستبصار، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۴۷. طوسی، محمد، الخلاف، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
۴۸. طوسی، محمد، تهذیب الاحکام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۴۹. طوسی، محمد، المبسوط، تهران، المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۷ق.
۵۰. طوسی، محمد، النهاية، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۰ق.
۵۱. عاملی، زین الدین، الروضة البهیة، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ق.
۵۲. عاملی، زین الدین، تمهید القواعد الاصولية و العربية، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۵۳. عاملی، زین الدین، حاشیة الإرشاد، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۵۴. عاملی، زین الدین، حاشیة المختصر النافع، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ق.
۵۵. عاملی، زین الدین، رسائل الشهيد الثاني، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۱ق.
۵۶. عاملی، زین الدین، مسالك الافهام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۵۷. عاملی، محمد، استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۹ق.
۵۸. عاملی، جواد، مفتاح الكرامة، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۹ق.
۵۹. عاملی، محمد بن مکی، الدروس الشرعية فی فقه الإمامية، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۶۰. عاملی، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد فی الفقه و الأصول و العربية، قم، کتاب فروشی مفید، بی تا.
۶۱. عاملی، محمد بن مکی، ذکرى الشيعة، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۹ق.
۶۲. فاضل آبی، حسن، كشف الرموز، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۶۳. فراهیدی، خلیل، کتاب العین، قم، نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.
۶۴. قیاض، محمد اسحاق، تعالیق مبسوطه علی العروه، قم، انتشارات محلاتی، بی تا.
۶۵. فیض کاشانی، محمد محسن، نقد الأصول الفقهية، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۰ش.
۶۶. قمی، ابو القاسم، رسائل الميرزا، قم، دفتر تبلیغات اسلامی خراسان، ۱۴۲۷ق.
۶۷. قمی، ابو القاسم، قوانین الأصول، تهران، مكتبة العلمية الاسلامیه، ۱۳۷۸ق.
۶۸. كاشف الغطاء، حسن، انوار الفقاهة (کتاب الحج)، نجف، مؤسسه كاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق.
۶۹. كاشف الغطاء، علی، النور الساطع، نجف اشرف، مطبعة الآداب، ۱۳۸۱ق.
۷۰. كرباسی، محمد ابراهیم، اشارات الاصول، بی جا، مؤلف، بی تا.
۷۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الكافي، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۷۲. گرجی، علی، قضیة فی واقعة، قم، مجلة دفتر تبلیغات اسلامی، شماره ۲۷، ۱۳۸۰ش.
۷۳. گلپایگانی، محمد رضا، الدر المنضود فی احکام الحدود، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۲ق.

٧٤. لاری، عبدالحسین، التعليقة على رياض المسائل، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١٨ق.
٧٥. لنكراني، محمدافضل، تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة (القضاء و الشهادات)، قم، مؤلف، ١٤٢٨ق.
٧٦. مامقاني، عبدالله، نهاية المقال. قم، مجمع الذخائر الاسلامية، ١٣٥٠ق.
٧٧. مامقاني، عبدالله، حاشية على رسالة في التقية، قم، مجمع الذخائر الاسلامية، ١٣٥٠ق.
٧٨. مجاهد، محمد، مفاتيح الأصول، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ١٢٩٦ق.
٧٩. مجاهد، محمد، كتاب المناهل، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، بی تا.
٨٠. محقق داماد، محمد، كتاب الصلاة، قم، جامعة مدرسين، ١٤١٦ق.
٨١. مرعشي نجفی، شهاب الدين، القصاص على ضوء القرآن و السنة، قم، انتشارات كتابخانه مرعشي، ١٤١٥ق.
٨٢. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم، دار التفسير، ١٣٨١ش.
٨٣. معرفت، محمدهادی، تعليق و تحقيق عن امهات مسائل القضاء، قم، چاپخانه مهر، بی تا.
٨٤. موسوی قزوینی، ابراهيم، نتائج الافكار، بمبئی، مؤلف، ١٢٥٨ق.
٨٥. موسوی قزوینی، ابراهيم، ضوابط الأصول، قم، مؤلف، ١٣٧١ق.
٨٦. موسوی قزوینی، علی، ینایح الأحكام، قم، جامعة مدرسين، ١٤٢٤ق.
٨٧. نائینی، محمدحسین، كتاب الصلاة، قم، جامعة مدرسين، ١٤١١ق.
٨٨. نجف آبادی، حسین، دراسات في المكاسب المحرمة، قم، نشر تفکر، ١٤١٥ق.
٨٩. نجفی، محمدحسن، جواهر الكلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٤ق.
٩٠. نراقی، احمد، عوائد الأيام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیه، ١٣٧٥ش.
٩١. نراقی، احمد، مستند الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١٥ق.
٩٢. نراقی، محمدمهدی، انیس المجتهدین، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ١٣٨٨ق.
٩٣. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسه آل البيت (ع)، ١٤٠٨ق.
٩٤. وحیدبهبهانی، محمداقبر، حاشية الوافی، قم، مؤسسه وحید بهبهانی، ١٤٢٦ق.
٩٥. همدانی، رضا، مصباح الفقیه، قم، مؤسسه الجعفریة لإحياء التراث، ١٤١٦ق.
٩٦. یزدی، محمداکظم، العروة الوثقی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ١٤٠٩ق.
٩٧. یزدی، محمداکظم، حاشية المكاسب، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ١٤٢١ق.